

بیش معنوی - ۵۳

نگارش

مهدی کمپانی زارع

حیات معنوی مولوی

کتابخانه

نشر نگاه معاصر

حیات معنوی مولوی

نگارش:

مهدی کمپانی زارع

ناشر: نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه‌ی پژوهشی نگاه معاصر) / مدیر هنری: باسم الرسام
حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیندکافلی) / لیتوگرافی: نوید
چاپ و صحافی: فرنو / چاپ اول: ۱۳۹۰ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۸۴۰۰ تومان

نگاه معاصر

نشر نگاه معاصر

نشانی: مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی
تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ پست الکترونیک: negahe_moaser@yahoo.com

سرشناسه	: کمپانی زارع، مهدی، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: حیات معنوی مولوی / نگارش مهدی کمپانی زارع.
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۸ ص.
فروست	: بینش معنوی - ۵۳.
شابک	: 978-600-5747-24-9
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا.
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق.
موضوع	: شاعران ایرانی - قرن ۷ ق.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ح ۸ ی / ۵۳۰۵ PIR
رده‌بندی دیویی	: ۸۱۱/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۸۰۱۲۹

فهرست

□ پیشگفتار

۵

۱۱

موقعیت فرهنگی زادگاه مولانا

۱۶

مولانا در کجا متولد شد؟

۲۵

خاندان مولانا

۲۹

کودکی مولانا

۴۰

مهاجرت خاندان بهاء‌ولد و علل آن

۴۸

فخر رازی و تصوف

۵۵

دیدار مولانا با عطار نیشابوری؛ افسانه یا واقعیت؟

۶۰

خاندان بهاء‌ولد در بغداد

۶۴

کاروان خراسان از مکه تا قونیه

۶۸

قونیه در گذرگاه تاریخ

۷۱

آخرین فصل حیات بهاء‌ولد

۷۷

برهان‌الدین ترمذی در قونیه

۸۶

تحصیل علوم رسمی در حلب و دمشق

۹۹

بازگشت مولانای دانشمند به قونیه

۱۱۲

شمس تبریزی پیش از دیدار با مولانا

۱۱۸

طلوع شمس در آسمان قونیه

۱۴۶	عشق و سایه‌ی پیر، تحفه‌های شمس تبریزی
۱۵۸	خودشناسی بیرون از مدرسه و خانقاه
۱۶۹	ادوار حیات مولانا
۱۷۵	عاقبت شمس تبریزی
۱۸۳	مولانا و سماع
۱۹۵	مولانا و صلاح‌الدین زرکوب
۲۱۱	مولانا، جامعه و سیاست
۲۳۶	مولانا و حسام‌الدین چلبی
۲۵۹	مولانا و معاصران
۲۶۰	۱. صدرالدین قونوی
۲۶۸	۲. سراج‌الدین ارموی
۲۷۰	۳. سعدی شیرازی
۲۷۷	۴. قطب‌الدین شیرازی
۲۷۸	۵. دیگر معاصران مولانا
۲۸۲	شیوه سلوک و خُلق و خوی مولانا
۳۰۳	وفات مولانا
۳۱۷	□ کتابنامه
۳۲۳	□ نمایه نام‌ها

پیشگفتار

یک: «ارسطو به دنیا آمد. کار کرد و مُرد.» این جمله‌ای است مشهور از هایدگر در شرح زندگانی ارسطو در کلاس درس خود در دانشکده فلسفه ماربورگ به سال ۱۹۲۴ میلادی. شاید قصد وی از بیان این جمله و تن زدن از شرح وقایع زندگی ارسطو این باشد که در زندگی یک فیلسوف چون ارسطو نکته جالبی که بتواند در فهم اندیشه وی به محققان یاری رساند، وجود ندارد و آنچه از وی مهم است، آثار وی است که حاصل لحظاتی است که در آن می‌اندیشد و دیگران را با اندیشه‌های خود همراه می‌سازد. اما برآستی همه اندیشمندان زندگی‌ای چنین انتزاعی و بی‌حادثه نداشته‌اند و فهم برخی از اندیشه‌ها و آثارشان جز از طریق غور در زندگی‌شان قابل فهم نیست. همچنین زندگانی برخی اندیشمندان، خود اثری است که می‌تواند نکته‌های بسیاری را به ما بیاموزد. بی‌آنکه بخواهیم بزرگان را به تاریخ و جغرافیایی که در آن زندگی کرده‌اند، منحصر کنیم و ایشان را در دایره تنگ روزگار خود مورد کاوش قرار دهیم، ناگزیریم که سهم هریک از این بسترها را تا حدی ادا کنیم که به تحلیلی دقیق از روند زندگی فکری ایشان نائل شویم. از این‌رو در بررسی شخصیت‌های بزرگ علاوه بر تحقیق در حیات درونی ایشان، بایستی از عامل وراثت، محیط و آموخته‌های آنان از دیگران نیز سخن بگوییم. البته در نزد عمده محققان قدیم و حتی جدید آنچه بیش از همه در چنین کاوش‌هایی محل توجه است، بررسی صورت زندگی بزرگان در تاریخ و جغرافیای خاصی است. برای برخی از ایشان اینکه فلان اندیشمند در چه روز و سالی و در کجا فلان شخص را دیده، به مراتب مهمتر از آن است که وی چه مرحله‌ای را در حیات فکری خود داشته و

دغدغه‌ی اصلی‌اش چه بوده و... با نگاهی گذرا به آثار فراوانی که در این باب در فرهنگ اسلامی-ایرانی پدید آمده این مطلب بوضوح مشاهده می‌شود. عمده این آثار به دنبال این هستند که فلان اندیشمند در چه تاریخی و در چه سرزمینی متولد شده و چه استادانی داشته و چه آثاری نگاشته و کی از دنیا رفته است. هرچند این اطلاعات بسیار مهم و ارزشمند است، اما به هیچ‌روی ما را در شناخت چگونگی تکوین شخصیت ایشان یاری نمی‌کنند و به ما نشان نمی‌دهند که از کجا به کجا منتقل شده‌اند و طریق بزرگی را پیموده‌اند. اگر قرار باشد که غیر متخصصان این چنین زندگینامه‌هایی را مطالعه کنند و بتوانند از آن الگوبرداری کنند، بایستی این سیر و سلوک درونی در کنار سلوک برونی نموده شود تا راهی برای پیمودن راه ایشان باز شود. برانگیختن شوق همراهی با بزرگان کاملاً وابسته به ترسیم خط سیر ایشان در دالان‌های پیچ در پیچ حیات درونی و برونی آنان است. الگو شدن بزرگان در گرو نمودن اصلاع مختلف بزرگی آنان در بستر حیات ایشان است و تحلیل وجه بزرگی‌شان در قالب‌های قابل فهم برای مردم، و با تبلیغ و شعار این راه پیمودنی نیست. این امر در باب مردان و زنان الهی به طریق اولی اهمیت بیشتری دارد و هر رفتاری که در بیرون از ایشان سر می‌زند، ریشه در فرآیندی درونی دارد. همچنین بسیاری از تأملات و درون‌نگرانی‌های ایشان در اقلیم و فرهنگ آنان باید جست‌وجو شود. در الگوسازی ایشان برای دیگران از هیچ‌یک از این دو سطح ناپایستی غفلت کرد. هیچ انسانی تا زمانی که در عالم خاکی زندگی می‌کند، فارغ از تأثیر و تأثر این دو ساحت بر یکدیگر نیست. قرار گرفتن در محیط‌های مختلف انجام کنش‌ها و واکنش‌های خاصی را مقتضی است. مولانا انتخاب زبان شعر را برای برقراری ارتباط با دیگران ناشی از قرار گرفتن در فضایی می‌داند که طالبان شعر و شاعری برای وی ایجاد کرده بودند. او چنانکه خود بیان می‌کند به هیچ‌روی علاقه‌ای به شعر گفتن نداشت و اگر در سرزمین خود می‌ماند و با مخاطبان دیگری مواجه می‌شد، یکسره راهی دیگر را انتخاب می‌کرد.

«من از کجا، شعر از کجا! والله که من از شعر بیزارم و پیش من از این بَشَر چیزی نیست. همچنان است که یکی دست در شکنبه گه کرده است و آن را می‌شوید، برای آرزوی مهمان. چون اشتها می‌همان به شکنبه است، مرا لازم شد. آخر آدمی بنگرد که خلق را در فلان شهر چه کالا می‌باید و چه کالا را خریدارند، آن خرد و آن فروشد، اگرچه دودن تر متاع‌ها باشد. من تحصیل کردم

در علوم و رنج‌ها بردم که نزد من فضلا و محققان و زیرکان و نفول‌اندیشان آیند تا بر ایشان چیزهای غریب و نفیس و دقیق عرض کنم. حق تعالی خود چنین خواست. آن همه علم‌ها را اینجا جمع کرد و آن رنج‌ها را اینجا آورد که من بدین کار مشغول شوم، چه توانم کردن؟ در ولایت و قوم ما از شاعری ننگ‌تر کاری نبود. اما اگر در آن ولایت می‌ماندیم، موافق طبع ایشان می‌زیستیم و آن می‌ورزیدیم که ایشان خواستندی، مثل درس گفتن و تصنیف کتب کردن و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ورزیدن.»

حتی وی ناگزیر بود که علی‌رغم میل باطنی خود ریاست خانقاهی را در قونیه برای گرد آمدن یاران بپذیرد و به رتق و فتق امور آن بپردازد. جماعتی که ره به عالم معنا نبرده بودند، می‌خواستند تا با تطمیع مریدان مولانا خود را صاحب شوکت و شکوه نشان دهند. مولانا برای اینکه بتواند پراکندگی خاطر یاران را به جمعیت مبدل کند و راه چنین مُریدجویانی را مسدود کند، دست به کارهایی می‌زد که هیچ سختی با او نداشت. وی در یکی از نامه‌های خود از این مطلب پرده برمی‌دارد:

«آن بیخبران خواهند که بندگان مرا بفربیند و با صحبت خود مُلَوَّث کنند. ایشان را چون فربیند؟ که من ایشان را فریفته‌ام به دولتِ آند. اگر میلی می‌کنم به مقامی جهت جمعیت اهل صلاح، تا یاران خیر جمع باشند و همدگر را مدد باشند. که چنین گفته‌اند هشیاران / خانه را یار و راه را یاران. هرچند که راه عظیم‌تر باشد، همراه بیش باید. چنانکه راهِ بادیه و حج عظیم‌تر است و صعب‌تر، قافله بزرگ باید و همراه بسیار و امیرِ حاج.»

همه اطلاعاتی که در باب زندگی بزرگانی چون مولانا در اختیار داریم، در نهایت امر بایستی ما را به ترسیم شخصیت فکری و معنوی آنان توانا سازد، تا بتوانند ما را در راه دشوار اندیشه و وصول به معنا یاری کنند، وگرنه تکرار اطلاعاتی که در کتب پیشینیان مکرر آمده است، وجهی نخواهد داشت. اینکه بزرگان گفته‌اند که به جای آنکه حکایت زندگی دیگران را نقل کنید، چنان باشید که از شما حکایت نقل کنند، خود حکایتگر آن است که حکایتگری بیدردانه راه به جایی نخواهد برد. هر حکایت و قصه‌ای رد پای است که گوینده و خواننده را به دنبال خود می‌کشاند و به جایی می‌رساند. دریغ است که مکرر راهی پیموده شود و مقصدی یافت نشود. از نردبان قصه بالا می‌روند تا به بام حقیقت دست یابند. بسیار شگفت خواهد بود اگر کسی نردبان پیمایی را مطلوب

خود بداند و اندک دغدغه بام نداشته باشد. مولانا نیز در مثنوی، قصه‌های قرآن را بیان احوال درونی اولیای الهی می‌داند. از منظر وی آنکه به قرآن روی می‌آورد، درواقع با اولیای الهی محشور می‌شود. هر آنکه قرآن را بخواند و از احوال اولیای الهی بهره‌ای نیابد، توگویی که نه قرآن را خوانده و نه به دیدار ایشان نائل شده است. اگر قصه‌ای هم در این کتاب است، قصه اولیاست و چگونگی رهایی از این قفسِ تنگِ خاک و اینکه چرا بسیاری را یارای رهایی از آن نیست.

چون تو در قرآن حق بگریختی	با روانِ انبیا آمیختی
هست قرآن حال‌های انبیا	ماهیان بحرِ پاکِ کبریا
ور بخوانی و نه‌ای قرآن پذیر	انبیا و اولیا را دیده گیر
ور پذیرایی جویر خوانی قصص	مرغ جانت تنگ آید در قفس

دو: انسان‌های بزرگ، همه بزرگی‌شان را خود به دست نیاورده‌اند و بر دوش دیگر بزرگان سوار شده‌اند. نقل شده که زمانی از نیوتن پرسیدند: تو چگونه به این مرتبه بلند علمی نائل شدی؟ پاسخ داد که من بر گردن غول‌ها سوار هستم. غول‌های نیوتن دانشمندان بزرگی بودند که پیش از وی راه ناهموار دانش را هموار کرده بودند و خشت خشت، بنای علم را بالا برده بودند. هیچ دانشمند نابغه‌ای را نمی‌توان در عالم سراغ گرفت که بر گردن غول‌های دیگری سوار نشده باشد و وامدار دیگران نباشد. این سخن در حق مولانا با همه بزرگی‌اش نیز صادق است. او در شهر و منطقه‌ای به دنیا آمد و رشد کرد که در هر عصر هزاران اهل دانش و بینش را در خود جای می‌داد. خراسان بزرگ و شهر بلخ و مکتب عرفانی آن بدون تردید بیشترین تأثیرات را در به اوج رسیدن اندیشه وی داشتند. عجیب نیست که آثار منظوم وی خواننده آگاه را به یاد پیران خراسان و بویژه عطار و سنایی می‌اندازد و آثار منشورش نوشته‌های سراج طوسی و جلالی هجویری و قشیری و غزالی را تداعی می‌کند. او به عکس آنچه برخی می‌پندارند، هیچ‌گاه خراسانی و ایرانی بودن خود را فراموش نکرد، اما از آنجا که در کسوت اهل علم و عرفان بایستی تحقیق را جایگزین تبلیغ می‌کرد به جای اظهار مدام وطن‌پرستی، فرهنگ و زبان سرزمین خود را با آفرینش آثاری بی‌بدیل برای همیشه تاریخ جاودان ساخت. بسیاری از بزرگانی که همواره از وطن‌پرستی و خدمت به سرزمین و «وطن محبوب» خود دم می‌زنند، اندکی از خدمات فرهنگی و علمی وی را نتوانسته و نمی‌توانند به سرزمین خویش به انجام رسانند. برخی از آنان که گاه چندروزی به سرزمینی دیگر سفر می‌کنند، با مرعوب شدن در

مقابل فرهنگ و زبان دیگر، به رفتار و گفتاری روی می‌آورند که به هیچ‌روی در وطن محبوبشان آن‌را نیاموخته‌اند. در بررسی اندیشه‌های مولانا نباید تنها بر موضوع مورد بحث او تمرکز کرد، بلکه باید به منظر و موضعی توجه نمود که او هر موضوع و مسأله‌ای را از دریچه آن می‌نگرد. درست است که موضوع مورد توجه مولانا به هیچ‌روی ایران و خراسان و هویت‌های برآمده از آن نیست، اما سراسر آثار وی محصول اندیشه خراسانی و ایرانی است. مولانا بر گردن غول‌هایی چون بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، حلاج بیضاوی، محمد غزالی، عطار نیشابوری، سنایی غزنوی، شمس تبریزی و بسیار کسان دیگر که برشمردن نامشان مثنوی هفتاد من کاغذ است، سوار شده و می‌تازد. موضع مولانا منظر عرفان ایرانی خراسانی است. اندیشه و فرهنگ بیانی وی حتی با بسیاری از بزرگان عرفان اسلامی - از جمله ابن عربی و صدرالدین قونوی - بسیار متفاوت است و این از آن‌روست که محصول مکتب عرفانی خراسان است. قرار نیست که همگان به وطن خودشان با سرودن اشعار حماسی ادای دین کنند. اندیشه عرفانی ایران برای خود مستقل است و تاریخچه مشخصی دارد و مقایسه آثار مولانا صراحتاً نشان می‌دهد که وی در متن بستر تطور این اندیشه قرار دارد. اینکه بسیاری از خوانندگان آثار مولانا در فهم اندیشه‌های وی دچار اشکال می‌شوند، از آن‌روست که به ادبیات عرفانی پیش از وی و بوطیقای حاکم بر آن تسلط کافی ندارند. مولانا هیچ‌گاه از فرهنگ پیش از خود گسسته نشده و خواننده هوشیار نیز باید چون او رفتار کند و برای فهم جایگاه مولانا در فرهنگ و ادبیات فارسی میراث پیش از وی را بشناسد.

سه: در بررسی زندگانی و اندیشه‌های مولانا یکی از مهمترین پرسش‌های تاریخ اندیشه بشری پاسخی درخور می‌یابد. این پرسش مهم این است که چرا معرفت اخلاقی لزوماً به عمل اخلاقی نمی‌انجامد و چگونه می‌توان شکاف میان این دو را پر کرد؟ پاسخ مولانا به این معضل فکری چنانکه در اندیشه‌های او انعکاس دارد و در زندگانی وی دیده می‌شود، عاشق بودن است. او معتقد است که تنها عاشق است که می‌تواند همه عوامل مورد نیاز برای پر کردن این شکاف را فراهم آورد و تنها اوست که قادر است همه موانع را برای این مهم کنار زند. عشق از منظر وی وصف خداست و هر که عاشق می‌شود از غیر معشوق بی‌نیاز می‌گردد و از این‌رو دیده‌ی سیر و جان دلیر می‌یابد. عشق قهار است و از این‌رو همه وجود عاشق و داشته‌ها و خواسته‌هایش را احاطه می‌کند و جز خواست

معشوق همه چیز از جمله رذایل اخلاقی را از درون عاشق بیرون می‌افکند. عشق دایره خواسته‌ها و داشته‌های عاشق را به بیگران وجود معشوق ارتقا می‌دهد و بدین جهت است که عاشق سر به امور پست و بی‌ارزش فرو نمی‌آورد. عشق، بازیگری‌های وهم و خیال را که منشأ همه رذایل اند، متوقف می‌کند و در خلوتخانه عاشق جز معشوق را راه نمی‌دهد. همه این برکات و نعمات و صد بیش از این را مولانا در عشق یافته بود. آنچه در حیات وی مشهود بود این بود که هیچ عاملی جز عشق بر او حکم نمی‌راند و وسوسه، پوزبندی استوار خورده بوده و مجال نزاع‌افکنی نداشت. او نمونه عالی کسی است که میان معرفت و عملش در هیچ خطه‌ای از جمله اخلاق شکافی وجود نداشت و این همه به برکت عشق اماره بالخیر بود.

چهارم در نوشتن این اثر علاوه بر منابع دست اول زندگانی مولانا (آثار سلطان ولد، رساله سپهسالار و مناقب العارفین) از آثار خود مولانا و مقالات شمس تبریزی و معارف بهاء‌ولد نیز بهره بسیار برده‌ام. هرچند هدف اصلی این نوشته ترسیم خطوط مهم حیات معنوی مولانا بوده و قصد ورود جدی در حیطه نقد آثار دیگران برای آن مطرح نبوده است، اما در مواردی اندک از نقد دیدگاه‌های برخی از نویسندگان گزیری نبوده و نویسنده به نقد سخنان آنان پرداخته است.

مهدی کمپانی زارع

خرداد ۱۳۹۰

شیراز

jmolavi1359@gmail.com